

سبک و شیوه آیین زاد روز، نام گذاری، پرورش و
تعلیم و تربیت در متون حماسی طبیعی
راضیه فولادی سپهر^۱



چکیده

مقاله حاضر، با جستجو و کنکاش در برترین آثار حماسی منظوم و منثور ایران و جهان، به دلیل اهمیت و گونه گونی مراسم و آیین‌های پهلوانی و پادشاهی به موضوع تولد، آیین زاد روز، نام گذاری، پرورش و تعلیم و تربیت پرداخته و در صدد تبیین کیفیت و جزئیات قابل ملاحظه و هدفمند آن برآمده است. تولد، با آغاز در تناسب است و آغاز زندگی، در روند جریان و کیفیت آن بی تأثیر نخواهد بود. چگونگی آغاز زندگی بزرگان حماسه که همواره مورد توجه عام و خاص بوده‌اند و روشن شدن نکات مفهومی باریک رسوم در ملل مختلف می‌تواند پشتوانه فرهنگی غنی هر ملتی را بنمایاند. بنابراین مقاله حاضر سعی دارد به طور شفاف جنبه‌های مرتبط با این مقوله را آشکار سازد.

کلید واژه‌ها: حماسه، طالع بینی، تولد، آیین نام گذاری، تعلیم و تربیت

مقدمه

از دیرباز، آگاهی و شناخت هر قوم از فرهنگ و نوع زندگی اجداد و گذشتگان خویش، بسیار مهم بوده است. لذا یکی از روش‌های پی بردن به اندیشه‌های قومی قبیله‌ای، بررسی آیین‌ها و رسوم مختلف آنها بوده است. همان‌گونه که دکتر صفا در پیشگفتار حماسه سرایی اشاره نموده‌اند: حماسه تجلی گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن یک ملت است. (ص ۳۰) از همین روی بررسی آیین‌ها و مراسم ملل مختلف ما را به شناخت نوع نگرش و جهان بینی آنها هدایت می‌نماید. لذا این مقاله با کنکاشی هرچند مختصر سعی دارد ریشه‌ها و اشتراکات سنتی و قدیم ملل باستانی را استخراج کرده و مقدمه‌ای برای مطالعه دقیق‌تر پیش روی اهل تحقیق و دانش پژوهان قرار دهد. بدین منظور آغاز بحث از طالع بینی فرزندان پیش از تولد و سپس زادروز و جشن و آیین‌های سنتی و نام گذاری بر طبق رسوم رایج متناسب با اندیشه‌ها و آرمان‌های قومی قبیله‌ای پرداخته شده و بعد از آن بحث پرورش و آموزش شخصیت‌ها و چگونگی آن بررسی شده است. این جستجو، فرهنگ ایران باستان، و یونان و هندوستان را مورد مطالعه قرار داده و از هر یک برترین و اصیل‌ترین متون را برگزیده است.

پیش از تولد - طالع بینی

پیشگویی و طالع بینی از ویژگی‌های برجسته متون حماسی است اما نکته مهم، چگونگی برخوردی است که پس از شناخت طالع خوب یا بد نوزاد، صورت می‌گرفت. مثلاً در اسکندر نامه آمده:

شناسندگان برگرفتند ساز	ز دور فلک باز جستند راز
به سیر سپهر انجمن ساختند	ترازوی انجم بر افراختند
اسد بود طالع خداوند زور	کز دیده دشمنان گشت کور

... در احکام هفت اختر آمد پدید که دنیا بدو داد خواهد کلید (نظامی، ص ۴۷)

بررسی طالع نوزاد تأثیر فراوانی بر پرورش او پس از تولد داشته و این موضوع اعتقاد عمیق پیشینیان به احکام منجمان و تأثیر افلاک بر سرنوشت آدمیان را نشان می‌دهد چنانچه گاه اگر فرزندی خجسته فال یا خجسته روی نبود، پس از تولد، مورد اهمیت قرار نمی‌گرفت (نامه باستان ج ۱، ص ۱۰۰) در شاهنامه‌ی فردوسی پس از تولد زال سفید موی و سفید روی با او چنان می‌کنند که به سخن شاعر، مشابه آن رفتار از درندگان دیده نمی‌شود. (ص ۱۰۱) اما این نکته رفتار رایجی در متون حماسی نیست. چنان که می‌بینیم زال که پدر او را در کودکی از خود رانده، بعد از پیشگویی ستاره شناسان راجع به فرزندی که تخمه سام نیرم به دست او تبا خواهد شد (شغاد)، تنها به درگاه الهی متوسل می‌شود و در دعا و مناجات از خداوند، طلب خیر می‌کند و با فرزند بد طالع، زشتی نمی‌کند. (همان، ج ۶، ص ۲۱۵)

تولد، جشن و آیین زاد روز - تولدهای شگفت

در متون حماسی گاه شاهد تولدهای عجیب یا حوادث شگرفی هستیم که در زمان زاده شدن نوزادی که فرد برجسته‌ای است رخ می‌دهد. مثلاً تولد فرزند سیاوش در خواب به پیران نوید داده می‌شود. (نامه باستان، ج ۳، ص ۱۰۸) در مهابهارت آمده است: ... ناگاه از آفتاب ذره نوری به صورت آدمی به سوی کنتی آمد و برو ظاهر شد و خطاب به کنتی گفت: چه می‌خواهی؟ دختر هراسان شد و گفت: عابدی مرا افسونی یاد داده است و من جهت آزمایش آن را خواندم؛ اما آفتاب او را در آغوش گرفت و گفت: هرگز بکارت خود را از دست نخواهی داد؛ حتی اگر فرزندی از تو به وجود آید. کنتی آبستن شد و در وقت مقرر از وی پسری که زره زرین در بر و حلقه‌های نور در گوش داشت،

به ظهور رسید. دختر را با ولادت پسر بکارت زایل نشد. (ج ۴، صص ۴۵ - ۴۶ و ۱۰۹؛ ج ۱، ص ۲۲۳)؛ (نیز افسانه تولد درونه، همان ج ۴ ص ۳۷) اگر بر طبق احکام منجمان فرزند، خجسته طالع تشخیص داده می‌شد برای وی جشن گرفته و نثار می‌کردند. (شرفنامه، ص ۴۷) پدر، با گشاده دستی میهمانان را می‌و مشک می‌داد و خود نیز به همراه بزرگان و اطرافیان در جشن و شادی به باده گساری می‌پرداخت. (همان)

در متون حماسی جشن‌ها و مراسم زادروز، به مناسبت بزرگی مقام و اعتبار نوزاد و تبار خانوادگی آنها گسترده‌گی و شکوه می‌یابد چنان که شاهدیم در جشن تولد پهلوان رستم، کوس نواخته می‌شود، مراسم او در گلستانی که به زیبایی با زیور و زینت آراسته شده بر پا می‌شود شهر و میدان تزئین شده و هرگوشه جشنی و مجلسی پاست. از زابل تا کابل در جشن و شادی است و همراه با موسیقی و باده گساری به رسم شادباش به نیازمندان درم عطا می‌شود:

یکی جشن کردند در گلستان ز زابلستان تا به کابلستان
همه دشت پر باده و نای بود به هر کنج صد مجلس آرای بود
به شادی بر آمد ز درگاه کوس بیاراست میدان چو چشم خروس
می آورد و رامشگران را بخواند به خواهندگان بر درم برفشانند
(نامه باستان، ج ۱، ص ۱۵۳)

این رسم در تولد فرود هم مشاهده می‌شود. (همان، ج ۳، ص ۸۳)
در جشن زادروز اسکندر یک ماه شادی و شادخواری برپاست و در آن مدت بزم و بازی و شکار که از تفریحات رایج پادشاهان و پهلوانان بوده را شاهدیم. (گرشاسب نامه، ص ۴۳۳)

غالباً پس از تولد نوزاد، سواری فرستاده می‌شد تا این مژده خجسته را به پدر یا نیا که اغلب در منطقه دیگری به سر می‌برد، برساند. (نامه باستان، ج ۳، ص ۸۲)

صص ۴۳۲ و ۴۳۳) البته برداشت اسدی طوسی، از مفاهیم و تصاویر شاهنامه قابل ملاحظه است و به همین دلیل وجوه شباهت میان حماسه او و فردوسی چشمگیر است. رسم شایع دیگری که در جای جای شاهنامه به چشم می‌خورد این است که انگشت نوزاد را آغشته به ماده رنگی معطر و ارزشمندی چون زعفران کرده و به عنوان نشانه بر کاغذ یا نامه‌ای که به نزد نیا یا پدر فرستاده می‌شد، می‌نهادند:

بفرمود خفته به فرمانبران زدن دستِ آن خُرد، بر زعفران
نهادند بر پشت آن نامه بر که: نزد سیاووش خود کامه بر
(نامه باستان، ج ۳، ص ۸۲)؛ (گرشاسب نامه، ص ۴۳۲ و ۴۳۳)

نام گذاری

شیوه‌های نام گذاری در متون حماسه را می‌توان به چند بخش تقسیم نمود:

الف) نام کودک پیش از تولد او برگزیده می‌شود

مثلاً سیاوش نام فرزندش را پیش از به دنیا آمدن او به همسرش وصیت می‌کند:

درخت تو گَر نر بار آورد یکی نامور شهریار آورد
سرافراز کیخسروش نیام کن به غم خوردن او را دل آرام کن
(نامه باستان، ج ۳، ص ۹۷)

ب) نامگذاری کودک از روی نام پدر بزرگ یا به سبب شباهت به او برگزیده می‌شود

یکی پورش آمد ز تخمی بزرگ به رسم نیا نام کردش طورگ
(گرشاسب نامه، ص ۴۴)

نام اردشیر بابکان برگرفته از نام پدر و نیای اوست و برای نوه ایرج نیز، فریدون

نام برمی‌گزیند:

می روشن آمد ز پر مایه جام منا چهره دارد منوچهر نام
(نامه باستان ج ۱، ص ۸۰)

ج) افرادی غیر از پدر و مادر برای نوزاد نام می‌نهند
وزیر، فرزندِ دختر اردوان و اردشیر را نام گذاری می‌کند:

از ایوان خویش انجمن دور کرد ورا نام دستور شاپور کرد
(همان، ج ۷، ص ۱۲۸)

ورا موبدش نام شاپور کرد بدان شادمانی یکی سور کرد
(همان، صص ۱۶۹ و ۱۷۰)

داراب را گازی که او را از آب می‌گیرد نام می‌نهد. (همان، ج ۶، ص ۲۳۸)

د) نام گذاری متناسب با یک دلیل برگزیده می‌شود

برستم بگفتا غم آمد به سسر نهادند رستمش نام پسر
(همان، ج ۱، ص ۱۵۳) پی نوشت ۱

همی پور را زال زر خواند سام چو دستان وُرا کرد سیمرخ نام
(همان، ج ۱، ص ۱۰۴)

نام گذاری متناسب با دلیل را در ایلید هومر به صورت‌های زیر شاهدیم: ... در این
هنگام پدر کلئوپاترا و مادر شایسته اش در کاخ خویش او را آلسیون می‌نامیدند زیرا
مادرش آن گاه که فوبوس

آپولون خدایی که از دور آدمیان را از گزندهای سترگ برکنار می‌دارد او را در
ر بوده بود، به گونه آلسیون سرنوشتی تلخ و درد انگیز را بر می‌تافت و می‌خروشید
و می‌نالید... (ص ۲۰۵) ... هکتور او را سکاماند ریوس می‌نامید دیگر تروییان او را
آستیاناکس نام نهاده بودند زیرا هکتور بود که به تنهایی ایلیون را پاس می‌داشت و
نگهبان او بود. (* در زیرنویس آمده: آستیاناکس به معنی نگهبان شهر است. تروییان
پسر را به نامی می‌خواندند که شایسته پدر است.) (ص ۱۴۳؛ نیز ص ۵ و ۸)

نام اسکندر، فرزند داراب و ناهید بر اساس نام گیاهی که پزشک به مادر بیمار

دایه‌ای عقیف و پر مایه بر می‌گزیند. (ج ۶، ص ۲۳۶) گاه گروهی از دایگان، کودکی که از پیش قصد برآوردن نژادی گرانیامیه از او دارند را می‌پروراند و در نگهداری از او نهایت دقت را به عمل می‌آورند؛ مثلاً در مورد دختر ایرج. (همان، ج ۱، ص ۷۹)

بهرام را چهار زن نژاده و هنرمند می‌پرورند:

ز دهقان و تازی و پر مایگان توانگر گزیده گران ساییگان
 از آن مهتران چار زن برگزید که آید هنر بر نژادش پدید
 دو تازی دو دهقان ز تخم کیان بیستند بر دایگانی میان
 (همان، ج ۷، صص ۲۰۷ و ۲۰۸)

همچنین در شاهنامه، سیمرغ، دایه زال (ج ۱، ص ۱۰۳) و رستم دایه سیاوش است. (ج ۳، ص ۱۴)؛ نیز پرورش منوچهر (همان، ج ۱، ص ۸۰). در مهابهارت، گنجشکی خوش رنگ فرزند راجه را می‌پروراند. (ج ۳، ص ۱۲۰)

در متون حماسی یونان نیز به الزام وجود پرستار برخورد می‌کنیم: ... پرستاری با او همراه بود که کودکی خرد و بی آرایش را در آغوش داشت به سخنی درست نوزادی را. (ایلیاد، ص ۱۴۳)

در اودیسه می‌خوانیم: اوریکله او را بیش از هر پرسته‌ای دیگر گرامی بود، زیرا وی در آن هنگام که تلماک کودکی خرد بود، او را دایه و پرورنده بود. (ص ۲۱)

بروز استعداد ذاتی بزرگان حماسه، به خاطر نژاد برتر

در متون برجسته حماسی شاهدیم که گوهر خدادادی و استعداد ذاتی بزرگان حماسی از بدو تولد و پس از رشد و بالیدن آنها به گونه‌ای متمایز از همسالان نمود می‌یابد. از این منظر اغلب بزرگان حماسه‌های ملل مختلف با یکدیگر همسانی دارند. در شاهنامه فردوسی می‌خوانیم:

چو شد هفت ساله گو سرفراز
 ز چوبی کمان کرد و از روده زه
 هنر با نژادش همی گفت راز
 ابی پر و پیکان یکی تیر کرد
 ز هر سو برافگند زه را گره
 به دشت اندر، آهنگ نخچیر کرد
 چو دهساله شد گشت گردی سترگ
 به خرس و گراز آمد و زخم گرگ
 همان چوب خمیده بد ساز جنگ
 وز آن جایگه شد به شیرو پلنگ
 (ج ۳، صص ۱۰۹-۱۱۰ و ج ۶، ص ۲۱۶)

چو بالید و سالش ده و پنج شد
 بزرگی و فرهنگ را گنج شد
 (گرشاسب نامه، ص ۴۲)

بدون این که گزارشی از آموزش و تعلیم به گیل گمش دیده شود از زورمندی‌ها و توانمندی‌های ممتاز او یاد شده است. (ص ۲۵)؛ و (ایلیاد، ص ۱۱۶) و با وجود این که گاهی نژاد فرزند از خود او یا سایرین پنهان داشته می‌شد، رشد فرا طبیعی او، خودنمایی می‌نمود و نژاد ممتاز او را آشکار می‌کرد. پی‌نوشت ۲

بنابراین پیداست که اهمیت نژاد در متون حماسی از چه جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار است: چو بشنید پیران بخندید و گفت: *نماند نژاد و هنر در نهفت*
 (نامه باستان، ج ۳، ص ۱۱۰)

سهراب که خود را از همسالان برجسته تر و متمایز می‌یابد جویای نژاد خود می‌شود (همان، ج ۲، ص ۱۱۷)

کیخسرو که نزد شبانان کوه قلا بزرگ شده و تحت آموزش‌های رزمی و پهلوانی قرار نگرفته به واسطه گوهر ذاتی خود متمایز است. (همان، ج ۳، ص ۱۰۹)

بالیدن فرا واقعی و غیر طبیعی بزرگان حماسه

در اکثر موارد برای بزرگان حماسه رشدی فرا طبیعی و شگرف که از شگردهای

بزرگ نمایی‌های رایج در حماسه است دیده می‌شود: (گرشاسب نامه ص ۴۹)؛ (شرفنامه، ص ۴۷)

به رستم همی داد ده دایه شیر که نیروی مردست و سرمایه شیر

چو از شیر آمد سوی خوردنی شد از نان و از گوشت با برتنی

بدی پنج مرده مر او را خورش بمانند مردم از آن پرورش

(نامه باستان ج ۱، ص ۱۵۴)

به روز نخستین چو یک ماهه بود به یک مه چو یک ساله بالا فزود

(گرشاسب نامه، ص ۴۹)

تأثیر نژاد و شباهت نوزاد به پدر یا نیاکان در پرورش

شباهت نوزاد به پدر یا نیاکان از مشخصه‌های رایج و آشکاری است که در تمام متون حماسی وجود دارد. تأکید بر این شباهت و تکرار فراوان آن در متون حماسی ملل مختلف، بیانگر اهمیت فوق العاده گوهر و نژاد است که شاخصه‌ی برجسته پهلوانی و پادشاهی است.

شاپور با دختر مهرک نوشزاد ازدواج می‌کند و کودک آنها بسیار شبیه به نیای اوست: تو گفتمی که باز آمد آسفنندیار و گگر نامدار اردشیر سوار
(همان ص ۱۳۵ و ص ۹۸)

حتی وقتی هویت نوزاد آشکار نیست هم نژاد متمایز پنهان نمی‌ماند. مثلاً وقتی گازر و همسر او داراب را از آب می‌گیرند، متوجه می‌شوند که نوزاد به دیدار مانند اردشیر است. (همان، ج ۶، ص ۲۳۸)

این شباهت در مورد فرزند دختر هم وجود دارد چنان که دختر ایرج کاملاً شبیه اوست. (همان، ج ۱، ص ۷۹)

شباهت پسر بهمن به پدرش: (همان، ج ۶، ص ۲۳۷)؛ شباهت سهراب به پدر: (همان،

و فرزندان او نیز در همه خصایص و ویژگی‌ها همانند پدر هستند. (همان، ص ۶۰)

در پی آن، نازش و تفاخر پیامد نژاد برتر و گوهر والاست که نشان توجه و عنایت ویژه خداوند به خاندانی خاص محسوب می‌شده است. افتخار به نژاد نه تنها در فرهنگ ایران بلکه در عرب و یونان هم بسیار رایج است: ... یکی کمانکش برین و والا، پانداروس است که از فرزندی لیکائون بر خویشتن می‌نازد دیگری انه است که خویشتن را می‌ستاید که پور آنشیز نکوهش ناپذیر است. مام وی آفرودیت است. (ایلیاد، ص ۱۰۵) آشیل نیمه خدا و از تخمه زئوس است و همه جا در معرفی یا خطاب، گوهر و نژاد او همراه با نامش به نشانه افتخار ذکر می‌شود: ... پور پله، آشیل بادپای پهلوانی که از تخمه زئوس بود. (ایلیاد، ص ۲۱) اولیس هم مینوی است و همواره در خطاب یا معرفی، نام او با نام پدر و نژادش همراه است: ای آنکه از تخمه زئوسی! ای پور لائرت! ای اولیس نیرنگباز! (ایلیاد، ص ۳۳)

با این وجود اهمیت نژاد در گزینش همسر و ایجاد نسل نیز قابل ملاحظه است. برادر همای در پی زنی از تخمه بزرگان مدت‌ها به جستجو می‌پردازد. (نامه باستان، ج ۶، ص ۲۳۵) بابک در خواب به نژاد ساسان فرزند بهمن که سرشبان او شده است پی برده دختر خود را به همسری او می‌دهد تا فرزندی نژاده به دنیا آید. (همان، ج ۷، ص ۹۷) و در مهابهارت به نیکوکاری زن که سبب کرامت خدا به او و تولد فرزند صالح می‌شود اشاره و سفارش شده که: دختر را باید به کسی داد که اصیل است و پدر و مادرش به صلاح آراسته باشند. (ج ۴، ص ۸۶)

آموزش

همه بزرگان حماسی، بر طبق رسم رایج، فرزندان و نوادگان خود را آموزش می‌دادند. این آموزش‌ها علاوه بر فنون جنگاوری، پهلوانی و پادشاهی شامل

فنون تیراندازی را نیکو می‌دانست، برد و علم تیراندازی با کمان را یاد گرفت. (همان، ص ۳۷ و ج ۳، ص ۳۵۴)

آموزش اخلاقی و جنگاوری، توسط افرادی غیر از والدین

گاهی تعلیم و تربیت کودک توسط افرادی غیر از والدین او انجام می‌گرفت. در مه‌بهارت آمده: فرزندان رکهیش‌رر که‌راج‌ه شانتنن از دیه با خود به شهر آورد و ایشان را مثل فرزندان خود تربیت کردند... و پسر را جمیع علوم و همه فنون سپاهیگری و چهار نوع تیراندازی تعلیم داد و در اندک روزی آن پسر در جمیع علوم و انواع سپاهیگری سرآمد زمان خود شد. (ج ۱، ص ۴۲ و ج ۴، ص ۴۵)

باید دانست که تعلیم و تربیت تنها مخصوص افراد نپک و نژاده بوده و افراد پست از آن بهره نمی‌گرفتند. (همان، ص ۱۴۸) نیز طالع خجسته‌ی فرد در این خصوص قابل ملاحظه است. مثلاً پس از آن که اخترشناسان طالع زال را سعد دیدند، پادشاه او را نواخت و تعلیم ویژه داد. (نامه باستان ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۰۶)

اسکندر را قیصر، (نیای مادری) پرورش می‌دهد؛ او را ولیعهد خود می‌نماید و به تعلیم و گرامی داشت او می‌پردازد. (همان، ج ۶، ص ۲۵۵)

زن، انکیدو را آموزش می‌دهد جامه بر تن او می‌پوشاند تا مانند کتخدا می‌شود سلاح بر می‌دارد و با شیران در می‌آمیزد و گرگان را می‌راند. (گیل گمش، ص ۴۵)

پسرکلان کرن را... به ارجن سپرد تا او را انواع هنرها از تیراندازی و نیزه بازی و غیره بیاموزد و ارجن

او را چنان تعلیم داد که در اندک زمانی از جمیع اهل زمان خود سرآمد گشت. (مه‌بهارت، ج ۳، ص ۱۶ و ۱۷؛ نیز: همان، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۴۸ و ۱۴۹)

کاووس شاه سیاوش را به رستم می‌سپارد تا به زابلستان ببرد و بپروراند. (نامه باستان ج ۳، ص ۱۴)

پدر زال به دستور منوچهر شاه، برای تربیت فرزندش جهان دیدگان را از سراسر کشور فرا می‌خواند از آنها می‌خواهد که فرزند خوش طالع او را پند و دانش بیاموزند. (همان ص ۱۰۷)

ملک فیلقوس شاه یونان، اسکندر را دانش و ادب شاهی و هنرمندی می‌آموزاند. (شرفنامه، صص ۴۸ و ۴۹)

ارسطو که هم درس اسکندر بود نیز او را تعلیمی آموخت. (همان، ص ۴۹؛ نیز مهابهارت، ج ۱، ص ۵)

گاهی به واسطه همان نژاد برتری که پیش تر وصف آن آمد شهزاده یا پهلوان زاده بدون تعلیم و آموزش سرشار از دلیری و گردی و زورمندی است. به عنوان مثال: کیخسرو و داراب و سهراب و اورمزد پسر شاپور و... (نامه باستانج ۶، ص ۲۳۹) این فرزندان نژاده که خود متوجه تمایز با همسالان می‌شوند، از سرپرستان خویش طلب آموزش‌های فراتر از نیاز می‌کنند. داراب در کودکی از گازر می‌خواهد:

به فرهنگیان ده مرا از نخست چو آموختم زند و استا درست از آن پس مرا پیشه فرمای جوی کنون از من این کدخدایی مجوی (همان، ص ۲۴۰)

و پس از آموختن فنون جنگاوری و فرهنگی، سواری، چوگان بازی و تیر و کمان و... می‌آموزد. وقتی کرنه نزد دروناچارچ علم تیراندازی فرا می‌گرفت، از او خواست تا تیر بره‌ماستر را به او اعطا کند و طریق به کار بردن آن را هم بیاموزد. (مهابهارت، ج ۴، ص ۴۶ و نیز همان، ص ۳۸ و ۴۱ و ۴۳ و ۸۴ و ج ۳ ص ۱۲۰)

آموزش‌های خاص اخلاقی که گاهی صورت وصیت نامه می‌گیرد

گفتیم که تعلیم و تربیت منحصر به آموزش فنون جنگاوری، پهلوانی یا پادشاهی

نبوده بلکه آموزش‌های اخلاقی نیز در قالب پند و اندرز ارائه می‌شده که گاه شباهت گونه‌ای به وصیت می‌یابد:

بنوش و بناز و بیاز و ببخش مکن روز بر تاج و بر تخت دخش
(نامه باستان ج ۷، ص ۱۶۶)

... آن چه مادر و پدر و پیر بگویند اگرچه همه بر خود ناخوش بیابد، اما می‌باید کرد. و ورزش و علم تیراندازی از دست نباید داد و احکام بید و سلطنت و عدل و علم دین و مسایل آن و نحو و صرف که در هندوی بیاکرن گویند و علم نغمه و تواریخ گذشته هر روز می‌باید شنید. (مهابهارت، ج ۴، ص ۱۲۹)

و خویشان و برادران و اقربای خود را عزت باید داشت. و در خور استعداد خود عبادت و خیرات باید کرد و خاطر همیشه بر نیکی و عمل خیر مایل می‌باشد. (همان، ص ۱۲۹)

.. گفت: ای فرزند! تو را به خدا می‌سپارم و وصیت می‌کنم که از کار خود غافل مباش پیوسته در یاد خدا باش و هر کاری که بکنی می‌باید که غرض تو از آن رضای آفریدگار بوده باشد. زنهار، برای نفس خود هیچ کاری نکن که نفس آدمی را به بدی وا می‌دارد می‌باید که سخنان بزرگان را کاربند شوی و از قول دونان و نفس پرستان، دور باشی. (همان، ص ۴۲۸)

این میان، آنچه قابل توجه است فصل ویژه‌ای ست که در شاهنامه از اندرز کردن شاپور به اورمزد دیده می‌شود که بیانگر اهمیت توصیه‌های اخلاقی است.

ابا داد همواره سالار باش	تو بیدار باش و جهاندار باش
بخوان روز و شب دفتر جمشید	نگر تا به شاهی نداری امید
پناه کهان باش و فر مهان	بجز داد و نیکی مکن در جهان
همان داد ده باش و فرخنده باش	به دینار کم ناز و بخشنده باش
چو خواهی که بختت بود یارمند	مزن بر کم آواز بانگ بلند

نتیجه

پس از پی گیری روند زندگی شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار حماسی و بررسی آیین‌های ملل مختلف که نمایانگر اندیشه و نگرش غالب بر آنهاست، نکات قابل ملاحظه‌ای از مشترکات و گاه تمایزات آشکار می‌شود که همگی بیانگر چگونگی پیوند یا عدم پیوند رشته‌های سنتی و فرهنگی است. در این مقاله، با در کنار هم قرار دادن مشترکات و اختلافات رسوم، این نتیجه قابل تأمل حاصل می‌شود که گویا غالب فرهنگ‌ها در سرزمین‌های گوناگون از یک پیشینه استوار و یک انسجام عقیدتی و نوعی یکسانی و همسانی برخوردار بوده‌اند که بر اندیشه متعالی و آرمانی تکیه زده و نگرینی از اخلاق و ارزشمندی بر تارک آنها می‌درخشد. لیکن با توجه به مستندات مقاله حاضر، ملاحظه می‌شود که بی اغراق گویاترین و شاخص ترین نمونه‌های ریشه دار رسوم و انواع آن و پای بندی نسل‌های متمادی بدان، در شاهنامه فردوسی و فرهنگ ایران باستان دیده می‌شود. بنابراین در میان متون برجسته‌ی حماسی همواره شاهنامه فردوسی در اوج قرار دارد و خوش تر می‌درخشد و به واقع قرآن عجم برای آن عنوان شایسته‌ای است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت :

۱. کزازی در مورد معنای رستم آورده است که این واژه هیچ پیوندی از نظر زبان شناسی با رستم (در معنای نجات یافتن) ندارد و آن را از دو پاره روی، یا رود یا روت به معنای بالا و قامت و تهم در معنی نیرومند و پیلتن دانسته است. و افزوده که این ترکیب با لقب رستم که تهمتن است (یعنی آن که تن و بالایی سترگ و ستربر دارد) نیز مناسب تر است. (نامه باستان، ص ۴۴۹) نیز در مورد معنای سهراب آورده: بر پایه‌ی سرخاب است و در پهلوی سخراپ بوده و معنای آن را سرخ رو یا کسی که آب و

رنگ چهره اش سرخ است می‌توان دانست و بدین سان نام سهراب بر پایه شکفتگی و شادابی روی کودک بر وی نهاده شده است (همان، ج ۲، ص ۵۶۸): چو خندان شد و چهره شاداب کرد و را نام تهمینه سهراب کرد (همان، ص ۱۱۷) توضیحات کزازی در مورد مفهوم نام سهراب، با چهره سرخ و شاداب که در بیت فردوسی آمده، تناسب آشکار دارد اما باید دانست که فردوسی در شاهنامه خود به ریشه شناسی نام‌ها توجهی نداشته است.

۲. مادر شاپور و موبد، نوزاد را از خشم شاه پنهان می‌کنند اما او به زودی همانند شاه (= پدر) با شوکت و تنومند می‌شود: نهانش همی داشت تا هفت سال یکی شاه فش گشت با فرّ و یال (نامه باستان، ج ۷، ص ۱۲۸)

همای که از بهمن باردار بود پس از مرگ او فرزندش را پنهانی به دنیا می‌آورد اما نژاد کودک آشکار می‌شود. (همان، ج ۶، ص ۲۳۶)

منابع

- ۱- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، ۱۳۵۲، گرشاسب نامه، حبیب یغمایی، طهوری، تهران.
- ۲- شاملو، احمد، (برگردان)، ۱۳۸۴، گیل گمش، چشمه، تهران.
- ۳- صفا، ذبیح اله، ۱۳۸۳، حماسه سرایی در ایران، فردوس.
- ۴- فردوسی، ۱۳۸۵، نامه باستان ج ۱ و ۲ و ۷، کزازی، سمت، تهران.
- ۵- //، ۱۳۸۴، نامه باستان ج ۳ و ۶، //، سمت، تهران.
- ۶- //، ۱۳۸۳، نامه باستان ج ۴، //، سمت، تهران.
- ۷- قزوینی، میرغیاث الدین علی، ۱۳۸۰، مهابهارت ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، جلالی نائینی و ن. س. شوکلا، طهوری، تهران.
- ۸- نظامی گنجوی، ۱۳۷۰، اسکندر نامه (شرفنامه، اقبالنامه)، حسین پژمان بختیاری، پگاه.

۹- ویرژیل، ۱۳۷۵، انه اید، میرجلال الدین کزازی، مرکز، تهران.

۱۰- هومر، ۱۳۷۹، ادیسه، میرجلال الدین کزازی، مرکز، تهران.

۱۱- هومر، ۱۳۷۷، ایلیاد، میرجلال الدین کزازی، مرکز، تهران.

